

زدودن یک تلقی نادرست: جایگاه عقل در اخلاق و زیبایی‌شناسی از دیدگاه هیوم

غلامرضا شاملو^۱

علی سلمانی^۲

چکیده

هیوم معتقد است، هم در اخلاق و هم در زیبایی‌شناسی، ذوق و نه عقل می‌تواند زیبایی و زشتی و فضیلت و رذیلت را دریافت کند. از سوی دیگر، وی صریحاً فعالیت عقل را برای داوری‌های ذوقی (هم در حوزه اخلاق و هم در حوزه زیبایی‌شناسی) ضروری می‌داند. با بررسی آرای هیوم در مورد ذوق مشخص می‌شود که علی‌رغم اینکه ذوق عامل اصلی در حوزه اخلاق و زیبایی‌شناسی است، اما فرآیند ادراکی در انسان پیش‌شرط فرآیند عاطفی است. در واقع، انسان باید ابتدا به طور عینی و دقیق به شناخت امور به صورت تصویری پرداخته و سپس به آن واکنش ذوقی یا عاطفی نشان دهد. برای اینکه احکام احساسی و ذوقی ما عینی و کلی باشد، تثبیت دیدگاهی دقیق و مناسب ضروری است.

کلیدواژه‌ها: ذوق، عقل، اخلاق، زیبایی‌شناسی، هیوم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مربی دانشگاه بوعلی سینا.

۲. استادیار دانشگاه بوعلی سینا.

مقدمه

دیدگاه هیوم در اخلاق و زیبایی‌شناسی دیدگاهی است قابل توجه که بر اساس آن ارتباط خاصی میان عقل و ذوق ترسیم می‌شود. در این نوشته می‌کوشیم با روش توصیفی و تحلیلی ابتدا مقصود هیوم از عقل را توضیح داده، سپس به تبیین دیدگاه او درباره ذوق و کارکرد آن در حوزه اخلاق و زیبایی‌شناسی بپردازیم. این امر در درجه اول کمک خواهد کرد تا ادعای هیوم درباره ناتوانی عقل در تشخیص فضیلت و رذیلت و زیبایی و زشتی بهتر درک شود و در درجه دوم، می‌تواند ما را در بحث از تأثیر عقل در احکام اخلاقی و زیباشناختی و به طور کلی ارتباط آن با ذوق، یاری کند. در گام نهایی با مشخص کردن محدوده فعالیت عقل و ذوق به چگونگی همکاری این دو قوه در اخلاق و زیبایی‌شناسی می‌پردازیم.

۱. عقل از دیدگاه هیوم

به طور کلی می‌توان گفت اصطلاح عقل در آثار هیوم به دو معنای متفاوت به کار رفته است: الف. بر طبق معنای اول، عقل بر نوعی عمل فکری و تأملی و انتزاعی دلالت می‌کند که در ضمن مقایسه آگاهانه و اختیاری تصورات صورت می‌گیرد و به تعبیر خود او با «روابط و نسبت‌های فلسفی»^۱ سر و کار دارد. وقتی هیوم از بخش متفکر یا اندیشنده طبیعت ما در برابر بخش حساس آن نام می‌برد، همین معنا را مد نظر دارد. (Hume, 1888, I, p. 183) در واقع، عقل در این معنا با نسبت‌های تصورات سر و کار دارد و شناخت حاصله قطعی و یقینی است. نسبت‌های بین تصورات یا ایده‌های ریاضیات، پیش از تجربه و قضایای مربوط به آنها قضایای تحلیلی است که انکار آنها مستلزم تناقض است.

ب. بر طبق معنای دیگر، عقل بر آن نوع انتقال‌های غیرقابل فهم و خود به خودی دلالت می‌کند که بر اساس «روابط و نسبت‌های طبیعی»^۲ صورت می‌گیرند و به قوه مخیله یا غریزه یا عادت نسبت داده می‌شوند. (Idem., 2007, p. 29) در واقع، عقل در این معنا به نسبت‌های حاکم در امور واقع می‌پردازد و شناخت حاصله ظنی و محتمل است. وی معتقد است فعالیت عقل در این معنا محدود به اموری است که تجربه‌پذیرند. اینجا ما با امور واقع سر و کار داریم نه با نسبت‌های تصویری محض. ما همان درجه از بداهت را که درباره نسبت‌های تصورات به دست

۱. همانندی، تعارض، درجات کیفیت، تناسب‌های کمیت یا عدد.

۲. همانندی، هم‌پهلویی در زمان و مکان، علت و معلول.

می‌آوریم درباره امور واقع به دست نمی‌آوریم. گزاره‌ای که مبین نسبتی از تصورات محض است، انکارش بدون تناقض ممکن نیست. مثلاً بر فرض معانی نمادهای ۲ و ۴ و + و = نمی‌توان گزاره $۲+۲=۴$ را، بدون اینکه دچار تناقض شد، انکار کرد. اما نقیض هر امر واقع ممکن است، زیرا امر واقع هرگز متضمن تناقض نیست. می‌توان این گزاره را که «خورشید فردا طلوع خواهد کرد»، بدون دچار شدن به تناقض، نقض کرد. پس ما همان دلایل اطمینانی‌ای که درباره صدق گزاره‌ای در ریاضیات ناب داریم، درباره اینکه خورشید فردا طلوع خواهد کرد نداریم. بسیار محتمل است که خورشید فردا طلوع کند، اما به هیچ وجه نمی‌توان با یقین در مورد این گزاره سخن گفت. (Ibid.)

هیوم معتقد است در امور واقع هیچ کدام از روابط شباهت و نسبت‌های زمان و مکان نمی‌توانند ذهن را به سوی چیزی که مشاهده یا تجربه می‌کند، هدایت کنند. تنها به واسطه رابطه علیت است که ذهن می‌تواند در امور واقع به استنتاج بپردازد: به نظر می‌رسد هر گونه استدلال در امور واقع مبتنی بر نسبت علت و معلول است. تنها به واسطه همین نسبت می‌توان آن سوی گواهی حافظه و حواس حرکت کرد. (Ibid.)

چنان که می‌دانیم هیوم علیت را بر مبنای حالت روان‌شناختی و به طور خاص عادت توجیه می‌کند. ما با مشاهده مکرر وقایع که همواره به هم پیوسته‌اند تردیدی به خود راه نمی‌دهیم که یکی را با پیدایی دیگری پیش‌گویی کنیم. در واقع، ما با مشاهده ارتباط این وقایع در گذشته و حال به این پیش‌گویی دست می‌زنیم. ما از روی عادت به این فرض رسیدیم که آینده شبیه گذشته است. بدین ترتیب مشخص می‌شود که عقل در مقام راهنمای ما در استدلال‌های علّی، به معنای قوه ذهنی نیست، بلکه به معنای انتقال‌های عادت‌هاست:

عادت، راهنمایی بزرگ برای زندگی انسان است، همان اصلی که تجربه را برای ما مفید می‌سازد و به ما می‌آموزد که در آینده نیز انتظار وقوع همان زنجیره از حوادثی را داشته باشیم که در گذشته رخ داده است. بدون تأثیر عادت، ما از امور واقعی که ورای ادراک مستقیم حافظه و حواس است، کاملاً بی‌خبر می‌شویم و هرگز نمی‌توان ابزار را به غایات ربط داد؛ اگر عادت نباشد نه تنها امکان عقل عملی منتفی می‌شود، بلکه قسمت اصلی تفکر از بین می‌رود. (Ibid., p. 45)

این عادت یا همان انتقال‌های غیرقابل فهم و خود به خود همان عقلی است که در امور واقع فعالیت می‌کند و به نظر می‌رسد هیوم آن را مترادف با خیال می‌داند. در واقع، وی مدعی است سخن گفتن از عقل به عنوان قوه‌ای شناختی مستقل از قوای حسی دیگر در حوزه امور واقع بی‌معناست.^۱

پس وقتی هیوم میان عقل و تجربه تفاوت می‌گذارد مرادش از عقل همان عقل تأملی^۲ است که به روابط محض تصورات می‌پردازد و وقتی از استدلال آزمایشی سخن می‌گوید مرادش از عقل همان غریزه‌ای است که با تکیه بر رابطه علت و معلول در امور واقع به استنتاج می‌پردازد. به همین روال، وقتی عقل در مقابل خیال مطرح می‌شود مراد از عقل همان عقل تأملی است و وقتی آن داشته‌های کلی و تثبیت‌شده خیال محسوب می‌شود مراد همان عملکرد غریزی انسان یا عقل تجربی است.

۲. ذوق

هیوم توضیح چندانی در مورد ذوق (taste) ارائه نمی‌دهد و تنها مطالب پراکنده‌ای را در آثار خود راجع به آن بیان می‌کند. به طور کلی، وی معتقد است وظیفه ذوق ابراز واکنش عاطفی مناسب به فضیلت و رذیلت، زیبایی و زشتی است. برای نخستین بار مفهوم ذوق در رساله ظاهر می‌شود، آنجا که هیوم بر آن است تا در باب طبیعت انسانی و نسبت علوم با آن سخن بگوید:

تنها هدف منطق توضیح اصول و عملکردهای قوه استدلال و ماهیت تصورات ماست؛ اخلاق و نقد در مورد ذوق‌ها و احساسات ماست؛ و سیاست، اتحاد انسان‌ها را در جامعه مورد نظر قرار می‌دهد. (Hume, 1888, p. XIX)

ذوق در حوزه اول به درک و دریافت زیبایی و زشتی می‌پردازد و در حوزه دوم درصدد درک و دریافت فضیلت و رذیلت است. هیوم فضیلت و رذیلت و زیبایی و زشتی

۱. برخی اندیشمندان علاوه بر دو معنای ذکر شده برای عقل معتقدند هیوم به معنای دیگری از عقل نیز معتقد است. سوفی بوتروز معتقد است هیوم علاوه بر عقل تجربی و عقل تأملی به عقل متافیزیکی نیز اشاره می‌کند. ما در بالا به دو معنای رایج عقل اشاره کردیم. این عقل را می‌توان همان عقل تجربی دانست، اما حوزه فعالیت آن متفاوت است. عقل تجربی وقتی پا را فراتر از حوزه قانونی و مشخص‌شده‌اش بگذارد و به اموری بپردازد که قابل مشاهده و تجربه نیستند، تبدیل به عقل متافیزیکی می‌شود. هیوم هیچ‌گونه اعتباری برای این عقل قائل نیست. (Botrose, 2006, pp. 115-120)

۲. از آنجایی که این عقل در مقابل عقل غریزی و طبیعی مطرح می‌شود، بهتر است از اصطلاح عقل تأملی (و نه خود به خودی) برای اشاره به آن استفاده کنیم.

را احساس تأملی یا واکنش عاطفی ایجاد شده در ما می‌داند. با این تفاوت که احساسات دسته اول جزء آن دسته از احساسات تأملی است که می‌تواند ما را به انجام دادن یا ندادن عمل ترغیب کنند. در مقابل زیبایی و زشتی به عنوان احساسات تأملی آرام‌انقدر قوی نیستند که شخص را به انجام دادن یا ندادن عمل تحریک کنند.

از آنجا که بحث هیوم در مورد ذوق بیشتر در اندیشه او در مورد اخلاق ظاهر می‌شود، برای روشن‌تر شدن دلالت‌های ذوق در زیبایی‌شناسی باید ابتدا به نحوه طرح آن در آراء اخلاقی هیوم پرداخت.

۲.۱. ذوق در حوزه اخلاق

هیوم، در حوزه اخلاق، ذوق را در مقابل عقل مطرح می‌کند. وی در جلد سوم رساله (آنجایی که در مورد اخلاق سخن می‌گوید) بحث خود را با این فصل آغاز می‌کند که «تمایزات اخلاقی از عقل ناشی نمی‌شوند». (Ibid., III, p. 455) وی معتقد است:

مدتِ مدیدی است که قوایی که ما با آن صدق و کذب و فضیلت و رذیلت را درک می‌کنیم با یکدیگر اشتباه شده‌اند و بر این اساس تمامی اخلاق بر پایه = روابط جاودانی و تغییرناپذیر بنا شده است. آیا فیلسوف اخیر (فرانسیس هابسن) با متقاعدکننده‌ترین براهین به ما نیاموخته است که اخلاق مرتبط با طبیعت مجرد اشیاء نیست، بلکه کاملاً مرتبط با احساس یا ذوق ذهنی هر موجود است ... پس ادراک اخلاقی نباید ذیل عملکردهای فهم طبقه‌بندی شود، بلکه باید از مقوله ذوق‌ها و احساسات باشد. (Idem., 2007, p. 11)

هیوم معتقد است نباید عقل را در حوزه اخلاق، قاضی و داور خود بدانیم. این عقل نیست که فضیلت و رذیلت را می‌شناسد بلکه به واسطه احساسی که از اعمال حاصل می‌شود می‌توان بر خوبی و بدی آنها حکم کرد. انفعالات یا عواطف پدید آورنده همه افعال، گرایش‌ها، امیال، کشش‌ها و بیزاری‌های ماست، اگرچه آنها را احساس نکنیم. ما انفعالات آرام را به آسانی احساس نمی‌کنیم و مستقیماً به وجود آنها و تأثیری که بر تصمیمات و افعال ما دارند، پی نمی‌بریم. این انفعالات را از طریق آثارشان می‌توان شناخت، اما بی‌گمان وجود دارند و بر اراده ما تأثیر می‌گذارند. لیکن چون به آرامی و ملایمت عمل می‌کنند بسیاری از افراد آنها را با عقل اشتباه می‌گیرند. (Idem., 1888, I, p. 204)

عقل نمی‌تواند هیچ میل یا اکراهی در ما ایجاد کند. این امور از مقوله عواطف و انفعالاتند. پس باید اذعان کرد که «عاطفه یا انفعال عمل‌آفرین و برانگیزاننده است، اما

عقل کاملاً لخت و بی‌اثر است.» (Ibid., III, p. 458) در حقیقت به خاطر لذت و درد است که گرایش یا گریزی نسبت به شیء برمی‌خیزد. هرگاه ما احتمال لذت و الم در شیء بدهیم متعاقب آن عاطفه، کشش، گرایش و یا بیزاری را احساس می‌کنیم. (Ibid., II, p. 414)

وقتی هیوم ادعا می‌کند که عقل نمی‌تواند فضیلت و رذیلت یا زیبایی و زشتی را تشخیص دهد، آیا مراد او از عقل، عقل تأملی است یا عقل تجربی و یا هر دو؟

عقل تأملی به معنای فهم مجرد که با نسبت‌های میان تصورات یا با امور مجرد و غیر واقع سر و کار دارد هرگز نمی‌تواند ما را به انجام عمل یا دوری از آن تحریک کند. همچنین در هیچ یک از تمایزات یا نسبت‌هایی که عقل تأملی قادر به درک آنهاست نمی‌توان مبنایی برای تحسین یا تقبیح اخلاقی یافت. هیوم معتقد است فضیلت و رذیلت نسبت‌هایی نیستند که عقل بتواند آنها را درک کند. برخی فیلسوفان معتقدند اخلاق پذیرای برهان است. با توجه به همین امر، فضیلت و رذیلت باید نسبت‌های حاکم در میان افعال باشند. اگر چنین باشد آنها باید عبارت باشند از همانندی، تعارض، درجات کیفیت یا تناسب‌های کمیت و عدد. اما این نسبت‌ها را به همان اندازه در مادیات می‌یابیم که در افعال و انفعالات و خواسته‌هایمان. چرا زنا با محارم در میان انسان‌ها رذیلت محسوب می‌شود، اما در میان جانوران هیچ منع اخلاقی ندارد؟ به هر حال نسبت‌ها در هر دو مورد یکسان‌اند. چه بسا پاسخ داده شود که جانوران فاقد عقل‌اند و به همین دلیل نمی‌توانند رذیلت بودن این عمل را تشخیص دهند. هیوم معتقد است این پاسخ ناکافی است و نمی‌تواند قانع‌کننده باشد؛ زیرا اگر وظیفه عقل تشخیص نادرستی فعل است، فعل باید مستقل از تشخیص عقل، نادرست باشد. ولی ما هرگز حیوانات را فضیلت‌مند یا رذیلت‌مند نمی‌دانیم. پس از آنجایی که فهم عقلانی ما از نسبت‌های میان درختان و حیوانات تفاوتی با فهم عقلانی ما از نسبت‌های میان انسان‌ها ندارد، احکام اخلاقی را نمی‌توان بر فهم عقلانی بنیاد کرد. (Idem., 1888, III, p. 468)

از سوی دیگر، تمایزات اخلاقی، منبعث از عقل تجربی، که به درک روابط امور واقع می‌پردازد، نیست:

فعلی شیرانه‌ای چون قتل عمد را در نظر بگیرید. آن را از همه جوانب بررسی کنید و ببینید که آیا می‌توان در آن امر واقع یا وجود واقعی‌ای که رذیلت می‌نامید، بیابید. از هر لحاظ که آن را مشاهده کنید، فقط انفعالات، عواطف، اراده‌ها و افکار را می‌یابیم. هیچ امر دیگری در آن مورد وجود ندارد ... هرگز رذیلت را نمی‌یابید تا اینکه تأمل خود را

متوجه قلب خود کرده و احساس عدم تصویب را که در شما نسبت به این فعل برانگیخته شده است، بیابید. در اینجا یک امر واقع وجود دارد ولی این موضوع مرتبط با احساس است و نه عقل. این امر واقع در خود ما وجود دارد و نه در آن موضوع. (Ibid., pp. 468-9)

با این تفصیل می‌توان گفت که عقل، چه تأملی و چه تجربی، نمی‌تواند فضیلت و رذیلت را تشخیص داده و یا ما را به سوی انجام دادن و یا ندادن عمل ترغیب کند. آیا هرگز از استنتاجات و نتایج حاصل از فاهمه که خود میل و تحرکی ندارند می‌توان انتظار داشت که نیرو محرکه انسان‌ها باشند؟ آنها حقایق را کشف می‌کنند، اما از آنجایی که حقایق مکشوف آنها خنثا بوده و برانگیزاننده عمل یا بیزارای نیستند نمی‌توانند در رفتار و کردار تأثیر بگذارند. آنچه شرافت‌مندانه است، آنچه عادلانه است، آنچه شایسته است و آنچه سخاوتمندانه است، از دل و قلب نشئت می‌گیرد. آنچه معقول است، آنچه بدیهی است، آنچه محتمل است، آنچه درست است فقط رضایت فاهمه را به دست می‌آورد. ما نه به خاطر واقعیات و حقایق، بلکه به خاطر لذت یا المی که ممکن است از آنها نتیجه شود به انجام عمل مبادرت می‌کنیم.

پس به طور کلی، وقتی هیوم واژه عقل را بدون هیچ قیدی در مقابل عواطف و احساسات یا انفعالات به کار می‌برد، پیداست که در این مباحث، قلمرو عقل، قلمرو شناخت به طور کلی است. هیوم در این موارد عقل را نه در برابر تجربه (و تنها به معنای تفکر محض و استدلال پیشینی)، بلکه به معنای وسیع‌تر یعنی توان آدمی برای به دست آوردن هر نوع شناخت - خواه از طریق تفکر محض و خواه از طریق تجربه و استدلال علی - به کار برده است.

هیوم معتقد است تنها مسایل عقلی (اعم از تأملی و تجربی) می‌توانند مشمول صدق و کذب شوند. در مقابل، نمی‌توان احساسات و عواطف انسانی را صادق یا کاذب دانست. آنها چیزی را بازنمایی نمی‌کنند و یا به عبارت دیگر، حاکی از کیفیتی عینی در اعیان نیستند تا با بررسی روند چگونگی بازنمایی یا به کارگیری آنها حکم به صدق و کذب آنها بدهیم:

عقل کاشف صدق و کذب است. صدق یا کذب عبارت است از توافق یا عدم توافق، یا در روابط تصورات یا وجود واقعی و امر واقع. پس هر آنچه مستعد این توافق یا عدم توافق نیست، نمی‌تواند صادق یا کاذب باشد و

هرگز نمی‌تواند متعلق عقل ما قرار بگیرد. حال واضح است که انفعالات، احساسات و اعمال مستعد چنین توافق یا عدم توافقی نیست. (Ibid., p. 458)

عملی فضیلت‌مند محسوب می‌شود که از آن لذت ببریم و به آن واکنش عاطفی مثبت نشان دهیم و در مقابل، عملی رذیلت‌مند محسوب می‌شود که تأمل بر روی آن احساس الم را برای ما ایجاد کند. پس نهایتاً این واکنش عاطفی همراه با احساس لذت و رنج است که عمل اخلاقی را از غیراخلاقی متمایز می‌کند و توانایی ابراز این واکنش در انسان همان ذوق است. برخلاف عقل، که به کشف روابط و چیزی که از قبل موجود است، می‌پردازد، ذوق قوه‌ای سازنده است؛ به این معنا که چیزی را به امر واقع اضافه می‌کند. در حقیقت ذوق اوصافی را به امور می‌دهد که در عالم واقع عاری از آنند: شناخت، صدق و کذب را منتقل می‌کند و ذوق احساسات زیبایی و زشتی، رذیلت و فضیلت را می‌دهد. یکی به کشف اعیان می‌پردازد، آن‌گونه که واقعاً در طبیعت موجودند، بدون افزودن یا کم کردن. دیگری قوه‌ای سازنده است و همه اعیان طبیعی را با رنگ‌هایی که از احساس درونی گرفته است زراندود یا رنگ‌آمیزی می‌کند و در خلقی جدید مطرح می‌سازد. (Idem., 2005, p. 109)

۲.۲. ذوق در حوزه زیبایی‌شناسی

ذوق در حوزه زیبایی‌شناسی نیز در تقابل با عقل مطرح می‌شود. آنجاکه در دریافت زیبایی صحبت از تقابل عقل با ذوق به میان می‌آید قلمرو عقل همان قلمرو شناخت به طور کلی است و مراد از آن، هم، عقل تأملی و هم، عقل تجربی است.

نه عقل تأملی و نه عقل تجربی هیچ کدام نمی‌توانند زیبایی را دریافت کنند. زیرا زیبایی نه نسبتی میان تصورات است و نه نسبتی میان امور واقع؛ احساسی است که درون خود ما قرار دارد. هیوم در مورد اینکه عقل تأملی و عقل تجربی نمی‌توانند زیبایی را دریافت کنند، استدلالی ارائه نمی‌دهد. به نظر می‌رسد وی این حقیقت را روشن می‌داند. او با توجه به مبنای فلسفی خویش، زیبایی و زشتی را جزء انطباعات ثانوی می‌داند و معتقد است این انطباعات به هیچ وجه حیثیت بازنمایانه ندارند و تنها به احساس درونی دارنده آن اشاره می‌کنند. وی حتی در بحث از کیفیاتی که احساس زیبایی را ایجاد می‌کنند به کیفیتی واحد اشاره نمی‌کند. ما با کیفیات متعددی مواجهیم. این کیفیات فی‌نفسه زیبا نیستند، بلکه احساسی که از آنها حاصل می‌شود زیبا نامیده می‌شود. در واقع، ارزش این کیفیات ابزاری است. شناسایی آنها به هیچ وجه زیبایی‌شان را نتیجه نمی‌دهد. حتی در مورد کیفیات زیباساز نمی‌توان به کیفیتی واحد اشاره کرد که در همه موارد احساس زیبایی را در انسان

ایجاد می‌کند. ممکن است کسی ادعا کند که عقل تأملی می‌تواند با بررسی روابط تصورات در ریاضیات یا هندسه به نسبتی جاودانی (هماهنگی یا تناسب) دست یابد که بسیاری از مردم آن را عامل زیبایی می‌دانند. پس می‌توان با تکیه بر دستاورد این عقل عامل زیبایی را مشخص کرد. هیوم چنین ادعایی را نمی‌تواند بپذیرد، زیرا معتقد است زیبایی همان انطباع تأملی به وجود آمده در ماست نه نسبتی قابل کشف:

زیبایی کیفیتی متعلق به دایره نبوده، در هیچ بخشی از خطی که اجزایش به صورت برابر از محور مشترک فاصله دارند نیست. زیبایی تنها اثری است که شکل بر روی ذهن ایجاد می‌کند؛ ذهنی که ساخت یا ساختارش به آن قابلیت چنین احساسی را می‌دهد. جست‌وجوی زیبایی در دایره یا جست‌وجوی آن به وسیله حواس یا استدلال‌های ریاضیاتی در ویژگی‌های دایره، بیهوده است. (Idem., 1826, III, (Skeptic), p. 187)

ممکن است بتوان تک تک اجزاء اثر هنری را شناخت و در روندی استدلالی به طرح کلی اثر دست پیدا کرد، اما این فرآیند به هیچ وجه دریافت زیبایی را تضمین نمی‌کند. ذوق باید وارد میدان شود تا احساس زیبایی حاصل گردد. پس اعیان زیبا مطلقاً هیچ ارزش و اعتباری ندارند.

بدین ترتیب هیوم معتقد است نمی‌توان با بررسی روابط محض تصورات به تصویری کامل از زیبایی رسید. هر قدر هم که در شناخت یک اثر هنری به صورت استدلالی عمل کنیم، بدون ذوق نمی‌توان به دریافت زیبایی امیدوار بود.

از سوی دیگر، هیوم عقل تجربی را نیز ناتوان از درک و دریافت زیبایی می‌داند. چنان‌که قبلاً بیان شد، عقل تجربی در حوزه امور واقع و قابل مشاهده کار می‌کند. حال اگر عقل را عامل درک زیبایی بدانیم، در این صورت زیبایی باید نسبتی حاکم در عالم واقع (به طور کلی) و شیء (به طور خاص) باشد. برای مثال، سودمندی را در نظر می‌گیریم. سودمندی نسبتی است که عقل تجربی آن را در دست‌ساخته‌های انسانی کشف می‌کند. هیوم معتقد است این نسبت به هیچ وجه فی‌نفسه خود زیبایی محسوب نمی‌شود. تنها چیزی که در شناخت این کیفیت برای من حاصل می‌شود تصور سودمندی است که خیال به واسطه مجموعه‌ای از تصورات بسیط یا مرکب در قالب روابط علی و معلولی به آن رسیده است و نه چیز دیگر. زیبایی احساس یا واکنش عاطفی ما نسبت به این کیفیت است نه خود این کیفیت. اگر خود این کیفیت را زیبا بدانیم و عقل را عامل کشف آن، پس احکام ما در مورد زیبایی و زشتی امور صادق یا

کاذب خواهد بود. برای مثال، این حکم که «فلان خانه زیباست: بسته به اینکه آیا واقعاً آن خانه سودمند است یا نه، می‌تواند صادق یا کاذب باشد. اما همان‌گونه که بیان شد، هیوم معتقد است زیبایی و زشتی همانند فضیلت و رذیلت تنها به احساسات ما اشاره می‌کنند و نمی‌توانند صادق یا کاذب باشند.

همه احساسات درست‌اند، زیرا به چیزی ورای خودشان دلالت نمی‌کنند، اما همه تعینات فاهمه درست نیستند. زیرا به چیزی ورای خود، یعنی به امر واقع، اشاره می‌کنند و همیشه با این معیار منطبق نیستند. در میان هزاران نظر مختلفی که انسان‌های متفاوت ممکن است در مورد شیء یا امری خاص داشته باشند تنها یک نظر درست و صحیح است و مشکل، دستیابی به این نظر صحیح است. در مقابل، هزاران احساس متفاوتی که همان شیء یا امر خاص برمی‌انگیزد همگی درست‌اند. زیرا هیچ احساسی ذات آن شیء را بازنمایی نمی‌کند. زیبایی کیفیتی در خود اشیا نیست، بلکه صرفاً در ذهنی وجود دارد که در مورد آنها تأمل می‌کند. به همین دلیل هر ذهنی زیبایی متفاوتی را دریافت می‌کند ... جست‌وجوی زیبایی یا زشتی واقعی همانند دعوی تشخیص شیرینی یا تلخی واقعی جست‌وجوی بیپهوده است. (Ibid., III, (On the Standard of Taste), pp. 259-60)

پس به طور کلی باید گفت که از نظر هیوم زیبایی احساس است و توانایی دریافت آن ذوق نامیده می‌شود. زیبایی نمی‌تواند کیفیتی در اعیان باشد که یا به وسیله عقل و یا به وسیله تجربه قابل کشف باشد. سخن گفتن از زیبایی به عنوان کیفیتی عینی وهم است. در واقع، آن تصور بدون انطباع است که هیچ اعتباری نمی‌توان برای آن قائل شد.

۳.۲. ارتباط ذوق با عقل

قبلاً بیان شد که در اندیشه هیوم، فضیلت و رذیلت و زیبایی و زشتی احساس می‌شوند و نمی‌توان ادعا کرد که عقل (اعم از تأملی یا تجربی) آنها را به عنوان روابطی خاص در اعمال، منش‌ها یا اعیان طبیعی و هنری شناسایی می‌کند. پرسشی که اکنون پیش روی ماست این است که آیا ذوق (چه در حوزه اخلاق و چه در حوزه زیبایی‌شناسی) به هیچ وجه نیازمند فعالیت عقل یا بخش شناختی انسان نیست؟

۲.۳.۱. ارتباط ذوق و عقل در حوزه اخلاق

مشخص شد که هیوم برای عقل در حوزه اخلاق، قدرت تحریکی و انگیزشی قائل نیست. این ویژگی مخصوص انفعالات، احساسات و عواطف است. عقل نمی‌تواند از طریق شناخت امور، آنها را مبعوض یا محبوب آدمی کند. از سوی دیگر، همچنین، عقل نمی‌تواند فضایل و رذایل را در افعال تشخیص دهد. آنها باید احساس شوند نه اینکه کشف گردند. اما باید توجه داشت که هرچند در برانگیختن آدمی به فعل و ترک فعل سهم اصلی از آن عواطف است و نه عقل، اما بی‌تردید عقل نیز در این زمینه چندان بی‌تأثیر نیست. کارکرد عقل در اینجا تنها فرعی و ابزاری است. عقل، هم، می‌تواند با کشفیات خود باعث شود که میل و نفرتی که پیش‌تر وجود نداشته است در ما به وجود آید و ما را به فعل یا ترک فعل وادارد و هم، می‌تواند با نشان دادن لوازم و آثار افعال یا اشیاء خاص، سبب تغییر یا تبدیل و حتی محو شدن میل و انفعالی شود که پیش‌تر پدید آمده است و از این طریق جهت افعال را تغییر دهد. (Ibid., p. 457)

در واقع، عقل از طریق ارائه اطلاعاتی که امیال و گرایش‌های ما را به مسیر دیگری سوق می‌دهد، افعال ما را مهار می‌کند؛ عقل می‌تواند وسایل رسیدن به هدفی را که میل و انفعال پدید آمده در ما به سوی آن گرایش دارد، نشان دهد. به طور کلی عقل وظیفه خود را از طریق واداشتن آدمی به فعل و ترک آن به واسطه مددی که به احساسات و عواطف می‌رساند، ایفا می‌کند. در بحث از حکم اخلاقی نیز کارکرد عقل ابزاری و کمکی است. عقل باید مقدمات کار را فراهم آورد و هرگونه آگاهی و اطلاعاتی را که برای وارد میدان شدن و صدور حکم لازم است، در اختیار ما بگذارد؛ زیرا تا همه اوضاع و احوال مربوط به فعل یا احساسی خاص شناخته نشده باشد نباید حکم اخلاقی کرد، بلکه اگر نکته‌ای اساسی هنوز ناشناخته یا مشکوک مانده باشد، باید مدتی همه تصمیمات یا احساسات اخلاقی خود را تعلیق کرد و قوای تحقیقی و فکری خود را به کار انداخت تا نسبت به آن مطمئن شد، آنگاه دل (عواطف و احساسات) خویش را در کار آوریم تا حکم اخلاقی آن را دریابیم. (Idem., 2005, p. 107)

هیوم معتقد است فرآیند ادراکی ما پیش‌شرط فرآیند عاطفی ماست. در واقع، انسان باید ابتدا به طور عینی و دقیق به شناخت امور به صورت تصویری پرداخته و به وسیله قانون علت و معلول در یک عمل یا یک شیء رابطه اجزا را با کل و یا هدف طراحی شده درک کند:

... برای اینکه راه را برای احساس درونی هموار کنیم و متعلق آن را چنان که باید دریابیم؛ می‌بینیم اغلب ضروری است که پیشاپیش تعقل

بسیار کنیم، تمایزهای ظریف بنهیم، نتایج درست بگیریم، مقایسه‌های بعید انجام دهیم، نسبت‌های پیچیده را باز جوییم و موقعیت‌های کلی را معین کنیم. (Ibid., p. 66)

همه اقدامات ذکر شده، اقداماتی است که باید در گام ادراکی انجام شود. آنها پیش‌شرط‌های فعالیت یک ذوق خوبانند. بسیار مهم است که ما دیدگاه ادراکی صحیحی در خصوص موضوع مورد نظرمان داشته باشیم. برای اینکه احکام احساسی ما عینی و کلی باشد، تثبیت دیدگاهی دقیق و مناسب ضروری است. (Jones, 1976, pp. 262-3) بر همین اساس هیوم بیان می‌کند که:

اگرچه ارزش هر چیزی می‌تواند تنها به وسیله احساس یا انفعال هر شخص مشخص شود، می‌بینیم که انفعال در صدور حکم خود، شیء را نه به سادگی، بلکه همراه با همه شرایطی که آن را همراهی می‌کند در نظر می‌گیرد. (Hume, 1826, III, (Skeptic), p. 195)

در واقع مراد از «شرایط» در اینجا همان شرایط ادراکی است. ممکن است ما با سهل‌انگاری و یا با دخالت دادن نوعی غرض شخصی به ادراک یک عمل یا شیء پردازیم و به خاطر همین عوامل نتوانیم رابطه اجزای آن را با کل در نظر بگیریم و تصویری کلی و جامع از آن به دست آوریم. برعکس می‌توانیم با دقت نظر و بدون دخالت دادن هرگونه پیش‌داوری و تعصب به بررسی همان عمل یا شیء پردازیم. بدین ترتیب به نظر می‌رسد علی‌رغم اینکه احساسات نمی‌توانند صادق یا کاذب باشند، با تکیه بر شرایط ادراکی یک شیء می‌توان احساسی را که نتیجه می‌شود مسامحتاً صادق یا کاذب دانست. (Shelley, 1998, p. 36) احساس درست نسبت به تصویری ابراز شده است که در فرآیند ادراکی دقیق و صحیح به دست آمده باشد:

یقینی است که شخص دارای حس قوی و تجربه زیاد، در مقایسه با شخصی که احمق و جاهل است، باید اطمینان بیشتری در عقایدش داشته باشد و اغلب داراست و یقیناً احساسات متناسب با درجات عقل و تجربه درجات متفاوتی از اقتدار دارند. (Hume, 1888, I, p. 182)

پس همواره قبل از اینکه ذوق به تصورات حاصل شده واکنش نشان دهد باید بررسی شود که آیا تصور مورد نظر در فرآیندی دقیق و صحیح برای ما حاصل شده است یا نه. هیوم معتقد است اگر ما از این قاعده پیروی کنیم به دیدگاهی کلی خواهیم رسید که در آن انتظار داریم دیگران نیز با احساسات ما توافق داشته باشند. اختلاف زمانی ایجاد

می‌شود که دو طرف بحث تصورات متفاوتی از امری واحد داشته باشند. حال اگر هر یک از طرفین دوباره و با دقت و وسواس به روند ادراکی خود توجه کرده، تصورات خود را اصلاح کنند، به نظر می‌رسد تا حدودی این اختلاف از بین خواهد رفت:

... قوه حکم و داوری سبب می‌شود احساسات گوناگونی را که یک شیء برمی‌انگیزد یک‌دست کنیم ... این تفاوت به شیء بر نمی‌گردد، بلکه ناشی از وضعیت‌های مختلف ما نسبت به آن شیء است. در واقع بدون تصحیح نموده‌های حسی، چه در احساسات بیرونی و چه در احساسات درونی، امکان تفکر و گفت‌وگو درباره یک موضوع معین وجود ندارد. (Idem., 2005, p. 83)

پس اگر فرآیند ادراکی دقیق و صحیح داشته باشیم، احساس و انفعال ما نیز به همان اندازه دقیق و صحیح خواهد بود. در این صورت حتی می‌توان فضایل اخلاقی دشمن را مورد تحسین قرار داد، اگرچه همین فضایل آنها (مانند شجاعت) برای ما ترسناک باشد. (Idem., 1888, III, p. 474) هیوم معتقد است وقتی ما در احکام و قضاوت‌هایمان چنین عمل می‌کنیم، خود را از هرگونه علقه شخصی آزاد کرده، به طور کلی و عینی به ادراک امور می‌پردازیم. در این صورت احساسات من از فضیلت و رذیلت تنها احساسات من محسوب نمی‌شوند، بلکه احساسات کلی‌ای‌اند که توافق دیگران را طلب می‌کنند:

وقتی کسی دیگری را دشمن، رقیب، مخالف و حریف خود می‌نامد با زبان حب نفس صحبت می‌کند و به احساساتی اشاره دارد که خاص خود اوست. اما وقتی کسی به دیگری اوصاف شریر، نفرت‌انگیز، و فاسد می‌دهد، با زبان دیگری صحبت می‌کند و به احساساتی اشاره دارد که انتظار دارد دیگران نیز با او در این زمینه موافق باشند. پس او باید این اوصاف اخیر را از موقعیت خصوصی و شخصی خود تفکیک کرده و نظری را برگزیند که او و دیگران در آن توافق دارند. (Idem., 2005, pp. 96-7)

پس خیال که در اندیشه هیوم به واسطه تبعیت از اصول تداعی و به ویژه علیت به مقام عقل نائل شده و عنوان عقل تجربی را به خود می‌گیرد به مشاهده کلی امور علاقه‌مند است و احساسات ایجاد شده از این نوع مشاهدات را از احساسات منبعث از وضعیت لحظه‌ای خود متمایز می‌کند.

بدین ترتیب مشخص می‌شود که هیوم معتقد است عقل در جریان صدور احکام ذوقی اخلاقی نقش انکارناپذیری دارد. درست است که عقل فضیلت و رذیلت، زیبایی و زشتی را مشخص نمی‌کند، اما زمینه این تشخیص را مهیا می‌سازد. به خاطر همین امر

هیوم صریحاً اعلام می‌کند که در تمامی تصمیمات و استنتاجات اخلاقی عقل و احساس موافق و سازگارند. برخی مواقع به نظر می‌رسد لحن هیوم به گونه‌ای است که نقش عقل را چندان مهم نمی‌داند، اما نباید چنین تلقی‌ای حاکم شود. زیرا چنان‌که دیدیم فرآیند ادراکی درست و دقیق ضامن کلیت حکم ذوقی ما خواهد بود. پس این عبارت هیوم که «عقل برده انفعالات است و هرگز نمی‌تواند به کاری غیر از تبعیت از انفعالات مشغول باشد» (Idem., 1888, II, p. 415) تا حد زیادی فریبنده به نظر می‌رسد. (Merrill, 2008, p. 226)

۲.۳.۲. ارتباط ذوق و عقل در حوزه زیبایی‌شناسی

تمام مباحثی که درباره ارتباط عقل با ذوق در حوزه اخلاق بحث شد در حوزه زیبایی‌شناسی نیز ساری و جاری است. البته با این تفاوت کوچک که عقل در حوزه اخلاق، علاوه بر اینکه به صورت غیرمستقیم سبب ایجاد احساس فضیلت و رذیلت در ما می‌شود، همچنین به صورت غیرمستقیم سبب تحریک ما به سوی انجام دادن عمل نیز می‌گردد. در بحث از زیبایی به هیچ وجه عمل اخلاقی در کار نیست. در این حوزه، تنها باید به این حقیقت اکتفا کرد که عقل سبب می‌شود ما به تصویری درست و کامل از اعیان طبیعی یا هنری و حتی اعمال اخلاقی دست پیدا کنیم و به آن واکنش نشان دهیم:

در هر حال می‌توان گفت که در جمیع موارد، دقت و موشکافی به نفع زیبایی است و استدلال صحیح مقدم بر احساس عالی است. متأسفانه ما مقام یکی از آنها را با خوار ساختن دیگری بالا می‌بریم. (Hume, 2007, p. 7)

در واقع عقل و ادراک عقلی در این حوزه نیز سبب می‌شود که ما تصویری کامل و دقیق از اعیان مورد نظر خود داشته باشیم و به نمود لحظه‌ای آنها اکتفا نکنیم:

در شکل مشابهی زیبایی بیرونی صرفاً به واسطه لذت مشخص می‌شود. واضح است که یک چهره زیبا نمی‌تواند همان لذتی را نصیب ما کند که وقتی در فاصله نزدیک ما قرار دارد. ما نمی‌گوییم که آن چهره از زیبایی کمتری بهره‌مند است. زیرا علت ظهور این‌چنینی آن را می‌دانیم و به واسطه این تأمل، نمود لحظه‌ای آن را اصلاح می‌کنیم. (Idem., 1888, III, p. 582)

اگر در فرآیند ادراکی خود دقیق نباشیم تصویری مبهم برای ما حاصل خواهد شد و در نتیجه احساس ما نیز تیره و تار می‌شود. برای ممانعت از همین تیرگی و ابهام در احساس، در حوزه زیبایی‌شناسی نیز، علاوه بر دقت و توجه زیاد باید به دیدگاهی کلی نظر داشت و هر گونه علقه شخصی را در ادراک اعیان طبیعی یا هنری و اعمال اخلاقی

دخالتم نداد. تنها در این صورت است که می‌توان تجهیزات مستحکم دشمن را علی‌رغم اقدام برای انهدام آنها، زیبا دانست (Ibid., pp. 586-7) و از صدای موسیقیایی دشمن خود لذت برد. (Ibid., p. 472)

هیوم در مباحث پراکنده‌اش در مورد زیبایی به کیفیات متعددی اشاره می‌کند که می‌توانند احساس زیبایی را ایجاد کنند. دسته‌ای از این کیفیات بی‌واسطه احساس زیبایی را به ارمغان می‌آورند. برای مثال، چشم با ملاحظه سرزندگی و جلای رنگ در اعیان طبیعی یا آثار نقاشی، بی‌واسطه زیبایی را دریافت می‌کند. اما در آثار هنری (دست‌ساخته‌های بشری) و هنرهای زیبا (که هیوم ذیل این عنوان تنها به نقاشی، موسیقی و ادبیات اشاره می‌کند)، و حتی اعمال اخلاقی، کیفیات پیچیده‌ای (از قبیل سودمندی، طرح، هماهنگی و ...) می‌توانند احساس زیبایی را ایجاد کنند. در واقع، ذوق برای واکنش نشان دادن به این کیفیات پیچیده و مرکب نیازمند تصویری کامل از آنهاست که عقل یا خیال فراهم کرده و در اختیار آن می‌گذارد:

برخی از انواع زیبایی خصوصاً زیبایی‌های طبیعی در ظهور اولیه‌شان علاقه و پسند ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند و هر جا این تأثیر را نداشته باشند محال است که هیچ نوع استدلالی بتواند عدم تأثیر آن را جبران کند. اما در بسیاری از انواع زیبایی، خصوصاً هنرهای ظریفتر، لازم است به منظور بیشتر متأثر شدن احساس، استدلال‌های بسیار به کار گرفته شود و اشتیاق دروغین اغلب با استدلال و تأمل اصلاح شود. حال وقت این نتیجه‌گیری است که زیبایی اخلاقی تا حدود زیادی واجد خصوصیات این نوع اخیر است و معاونت قوای عقلانی به منظور تأثیرگذاری مناسب در ذهن انسانی را می‌طلبد. (Idem., 2005, p. 66)

با توضیحات داده شده کاملاً مشخص است که از نظر هیوم انسان صاحب ذوق، بهره‌مند از عقل و یا قوای شناختی نیز هست و این دو توانایی در انسان باید در جریان حکم ذوقی با همدیگر نهایت همکاری را داشته باشند. هیوم در مقاله «در باب معیار ذوق» به ذکر مفصل و مصداقی رابطه عقل و ذوق در آثار هنری می‌پردازد که اشاره به آن ما را در درک هرچه بهتر مسایل بیان شده یاری خواهد کرد:

اگر عقل جزء ضروری ذوق نباشد دست‌کم برای فعالیت این قوه لازم است. همه آثار باشکوه [حاصل از] نبوغ، محصول رابطه متقابل و تطابق اجزاست: کسی که ظرف اندیشه‌اش گنجایش درک همه اجزا را نداشته

باشد و نتواند به منظور درک یکپارچگی و وحدت کل، به مقایسه اجزا بپردازد، هرگز نمی‌تواند زیبایی یا نقص‌ها را تشخیص دهد. هر اثر هنری غایت یا هدف خاصی دارد که بدان منظور خلق شده و کمابیش قرار بر آن است که بدان غایت نائل آید. هدف خطابه، اقناع، هدف تاریخ، تعلیم و هدف شعر، ایجاد لذت به واسطه تحرک انفعالات و قوه خیال است. در هر اثر هنری باید همواره این غایات و اهداف را مد نظر قرار داد و قضاوت کرد که مواد و مصالح به کار گرفته شده تا چه اندازه با اهداف خاص آنها همخوانی دارد ... با فقدان قوه حکم و نیز نقصان ذوق و قوه خلق و ابداع، شاعر نمی‌تواند هرگز امیدوار باشد که از پس چنین ظرافت‌هایی برآید ... قریب به اتفاق اهل تمیز که دستی بر آتش هنر دارند، توانایی قضاوت در باب زیبایی را نیز دارند و بسیار اندک‌اند شمار صاحبان ذوق سلیم که بی‌بهره از فهم سالم باشند. (Idem., 1826, III (On the Standard of Taste), pp. 372-3)

پس فعالیت عقل برای دریافت نوعی از زیبایی ضروری است و از همین رو هیوم ادعا می‌کند که هدف اصلی نقد، آمیختن پرتوهای فاهمه با احساس است. اگر عقل ذوق را همراهی نکند، تنها زیبایی‌های بی‌واسطه را احساس خواهد کرد و نمی‌تواند زیبایی‌های عالی‌تر (طرح و استدلال) را دریافت کند. (Ibid., p. 275) باید توجه داشت که بدون فعالیت فاهمه، ذوق همچنان در انسان فعال است، اما فعالیت آن محدود به طبقه خاصی از زیبایی‌هاست.^۱

۱. پیتر کیوی در یکی از مقالات خویش با توجه به مسایل بیان شده ادعا می‌کند که نظریه زیبایی‌شناختی هیوم نظریه‌ای شناختی محسوب می‌شود. وی برای تأیید ادعای خود به نقل قول‌های هیوم در باب ارتباط عقل و ذوق (یا احساس)، بحث از کیفیاتی که می‌توانند احساس زیبایی را ایجاد کنند و مثالی که او در جریان نقد دیدگاه والاستون (William Wollaston) مؤلف دئیست وصف دین طبیعی (۱۷۲۹) ذکر می‌کند، متوسل می‌شود. در باب ارتباط عقل و ذوق و کیفیات زیباساز به اندازه کافی سخن گفته شد، پس در اینجا باید تنها به ذکر مثال هیوم کفایت کرد. «شخصی که از طریق پنجره رفتار شهوت‌آلود مرا با زن همسایه می‌بیند، ممکن است چنان ساده باشد که گمان کند او زن خود من است. اما شخص باید درگیر برخی فرضیات دیگری شود تا بتواند حکم اخلاقی در مورد این رفتار صادر کند». کیوی مدعی است به همین منوال شخص نمی‌تواند به سادگی رفتار هیوم را به عنوان یک بازی زیبایی‌شناختی احساسات بصری تجربه کند. چنان‌که در نظریه اخلاقی هیوم شناخت ما از اشیاء سودمند و مطلوب، نهایتاً احساس اخلاقی ما را موجب خواهد شد، در نظریه زیبایی‌شناختی هیوم نیز چنین رویه‌ای حاکم است. کیفیتی چون سودمندی چه در اخلاق و چه در

پس هیوم در دریافت زیبایی برخی کیفیات بر همکاری عقل و ذوق تأکید می‌کند. اما تأکید بر این همکاری نباید عقیده اصلی او را که ما با ذوق و احساس، زیبایی را دریافت می‌کنیم، مکدر کند. ذوقی که در همکاری با عقل فعالیت می‌کند، تقریباً ذوقی کامل محسوب می‌شود.

مراد از عقلی که با ذوق در داوری اعیان طبیعی، هنری و اعمال اخلاقی همکاری می‌کند، عقل تأملی نیست. عقل تأملی نمی‌تواند ما را در امور واقع یاری کند. به نظر می‌رسد هیوم تنها دقت و صحتی را که در استدلال‌های این عقل به چشم می‌خورد، مفید به حال ذوق می‌داند. او بیشتر بر عقل تجربی که مبتنی بر تداعی‌های عاداتی خیال است تأکید می‌ورزد. پس خیال در اندیشه هیوم به مقام عقل رسیده و با تکیه بر تداعی‌های متبحرانه، ما را در سامان دادن تصوراتمان در الگوهای معقول کمک می‌کند. چنین قوه خیالی به هیچ وجه به خلق تصوراتی نمی‌پردازد که هرگز واقعاً تجربه نشده‌اند، بلکه زنجیره‌ای از تداعی تصورات را خلق کرده، ذهن را به حرکت سریع از تصویری به تصور دیگر تشویق می‌کند. هیوم تمایز سنتی میان اندیشیدن و خیال کردن را مکدر می‌کند. خیال همان اندیشه معقول است و اندیشه معقول، اندیشه‌ای است که مطابق با آن، انطباق یا انطباعاتی اولیه موجود است و به همین دلیل به باور می‌انجامد. پس باورهای ما در فلسفه هیوم می‌تواند ذوق ما را تحت تأثیر قرار دهد. بدین ترتیب ذوق خوب از پیش یک خیال فعال را فرض می‌کند. در واقع این ذوق از تصوراتی لذت اخذ می‌کند که محصول و فرآورده خیال است. (Gracyk, 2011)

نتیجه‌گیری

درست است که هیوم هم در حوزه اخلاق و هم در حوزه زیبایی‌شناسی معتقد است که ذوق عامل اصلی و دریافت‌کننده فضیلت، رذیلت، زیبایی و زشتی است، اما باید توجه داشت که از نظر وی، پیش از آنکه بخش عاطفی انسان، یعنی همان ذوق، واکنش خود را به افعال و اعیان نشان

زیبایی‌شناسی به شکل علت ناآگاهانه احساس عمل نمی‌کند، بلکه باید از این حقیقت آگاه شویم که شیء یا عمل مورد نظر مفید است تا احساسی اخلاقی یا زیبایی‌شناختی در ما ایجاد شود.

هیوم با تبیین شناختی خود از ادراک زیبایی، پایه و اساس نقد هنرهای زیبا را بنیان می‌نهد. در واقع، نظریه هیوم مبنی بر اینکه برخی کیفیات (همانند درخشندگی رنگ) بی‌واسطه احساس زیبایی را ایجاد می‌کنند، غیرشناختی است. (Kivy, 1983, pp 195-208)

دهد باید عقل تصور صحیح و درستی از آنها به دست بیاورد. البته مراد از عقلی که ذوق را در داوری خویش مساعدت می‌کند، همان عقل تجربی مبتنی بر تداعی‌های عادت‌ی خیال است که با تداعی‌های خویش تصویری از امور برای ذوق فراهم می‌کند. در صورتی که این عقل نتواند وظیفه خود را به درستی انجام دهد، واکنش ذوق به تصویری نادرست ابراز خواهد شد و به همین دلیل نمی‌توان به آن تکیه کرد. در واقع انسان باید ابتدا به طور عینی و دقیق به شناخت امور به صورت تصویری پرداخته و سپس به آن واکنش ذوقی یا عاطفی نشان دهد. برای اینکه احکام احساسی و ذوقی ما عینی و کلی باشد، تثبیت دیدگاهی دقیق و مناسب ضروری است. البته باید توجه داشت که علی‌رغم همکاری عقل با ذوق در داوری‌های اخلاقی یا زیبایی‌شناختی، نمی‌توان انتظار داشت که این نوع همکاری بتواند اختلافات عاطفی و ذوقی افراد را در حوزه‌های مذکور از بین ببرد. این موضوع می‌تواند در تحقیقات آتی مد نظر پژوهشگران حوزه اخلاق و زیبایی‌شناسی قرار گیرد.

فهرست منابع

۱. کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۰، *تاریخ فلسفه فیلسوفان انگلیسی*، امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، سروش، ج ۵.
۲. شیدان‌شید، حسینعلی، ۱۳۸۳، «ارتباط عقل و اخلاق از دیدگاه هیوم»، در: *اندیشه‌های فلسفی*، س ۱، ش ۱، ص ۱۱۷-۱۳۶.
3. Gracyk, Ted, 2011, "Hume's Aesthetics", in: *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, (Winter 2011 Edition), Edward N. Zalta (ed.), available at: URL=<<http://plato.stanford.edu/archives/win2011/entries/hume-aesthetics/>>.
4. Hume, David, 1888, *A Treatise of Human Nature: an Attempt to Introduce the Experimental Method of Reasoning into Moral Subjects*, ed. by L. A. Selby-Bigge, M. A. Oxford: Clarendon Press.
5. -----, 2005, *Enquiries Concerning the Human Understanding and Concerning the Principles of Morals*, ed. L. A. Selby-Bigge, M. A. Liberty Fund Inc.
6. -----, 2007, *an Enquiry Concerning Human Understanding*, ed. by Stephen Buckle, Cambridge.
7. -----, 1826, *Philosophical Works of David Hume*, in Four Volumes, ed. by Adam Black, Edinburgh.
8. Jones, Peter, 1970, "Another Look at Hume's Views of Aesthetic and Moral Judgments", in: *The Philosophical Quarterly*, Vol. 20, No. 78, pp. 53-59.
9. Kivy, Peter, 1983, "Hume's Neighbor's Wife: An Essay on the Evolution of Hume's Aesthetics", in: *British Journal of Aesthetics*, 23: 195-208.
10. Merrill, Kenneth. R., 2008, "the Historical Dictionary of Hume's Philosophy", The Scarecrow Press, In.
11. Shelley, James, 1998, "Hume and the Nature of Taste", in: *the Journal of Aesthetic and Art Criticism*, Vol. 56, No. 1, pp. 29-38.